

تحلیل گفتمان انتقادی و کاربرد آن در پژوهش‌های علم اطلاع‌رسانی

مهدی شقاقی*^۱، غلامرضا فدائی^۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۲/۰۵ تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۵/۱۰

چکیده

هدف: این مقاله روش تحلیل گفتمان انتقادی (که یکی از روش‌های کیفی و تفسیری است) و کاربردهای محتمل آن در پژوهش‌های علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی و نیز، زمینه‌های استفاده و نقدهای مرتبط با این روش را بیان می‌کند.

روش: مقاله حاضر از نوع تحلیلی است. در این نوع مقالات، نظریه یا روش خاصی گسترش می‌یابد، با شواهد نوینی استحکام بخشیده می‌شود، تبیینات دیگری می‌یابد، یا با تأمل و تردید یا انتقاد به آن توجه می‌شود. به همین دلیل، مقاله حاضر نیز رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی را در مطالعات حوزه علم اطلاع‌رسانی گسترش می‌دهد و زمینه‌های تحقیقی جدیدی عرضه می‌کند و در این زمینه، تبیینات جدیدی برای این رویکرد نیز ارائه خواهد کرد.

یافته‌ها: تحلیل گفتمان انتقادی، رویکردی در تحلیل گفتمان است که پرکتیس‌های گفتمانی و غیرگفتمانی، هر دو، را به رسمیت می‌شناسد. هدف آن تحلیل ایستا از متونی چون آگهی‌ها، پوسترها، تراکت‌ها و مواردی از این قبیل، از طریق گرامر کارکردی هالیدی است تا ایدئولوژی‌های طبیعی شده و پنهان متون را کشف کند و تبیینات اجتماعی از آن ارائه دهد. از آنجا که کتابداری و اطلاع‌رسانی در گذرگاه تولید و مصرف متن است و تحلیل گفتمان انتقادی نیز در هنگام تحلیل، به تولید و مصرف متن توجه دارد، متون وارد یا تولیدشده در این حوزه، شاید محمل خوبی برای کشف نظم‌های گفتمانی خاص و تبیین ایدئولوژی‌های بهنجار شده باشد.

واژه‌های کلیدی: ایدئولوژی، تحلیل گفتمان انتقادی، علم اطلاع‌رسانی، گفتمان، هژمونی.

مقدمه

در گفت‌وگوهای روزمره دانش‌پژوهان و در محافل علمی حوزه علوم انسانی، چندین سال است که واژه «گفتمان» با اغراض مختلف استفاده می‌شود و گاهی این استفاده‌ها، دلالت‌های بسیار بعید دارند. با این حال، این واژه هنوز وارد حوزه تحقیق دانش‌پژوهان حوزه علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی ایران نشده، پس در گفت‌وگوهای علمی و نوشته‌های تحقیقی آنها جای خود را نیافته است. یکی از پیش‌فرض‌هایی که می‌توان به نقل از فرومان^۱ (۱۹۹۲) آن را دلیل این اتفاق دانست، غلبه رویکرد شناختی در تحقیقات این حوزه است. طبق این پیش‌فرض، فرد و مجموعه عواملی که تحت کنترل و اختیار اوست، کنشگر فعال و صاحب تأثیر در همه ابعاد فردی و اجتماعی دانسته می‌شود، پس تحلیل رفتارها، فحوای کلام، و نیازهای او، ما را به راه‌حل‌های صحیحی برای بهبود شرایط عملی حوزه کاری می‌رساند. برای مثال، تحقیقات رفتار اطلاع‌یابی کاربران به این منظور صورت می‌گیرد که با شناسایی مسیرهایی که وی به دنبال اطلاعات می‌گردد، بتوانیم اطلاعات را از همان مسیرها به وی عرضه و دسترسی وی را آسان‌تر کنیم. اما هیچ‌گاه در این زمینه تحقیق نکرده‌ایم که چه سازوکارهایی در اقتصاد فناوری سبب شده تا افراد وارد بازی کاربر - خدمات‌دهنده شوند و با تعریف فرد به عنوان کاربر، وی را از طریق مسیرهایی که خود از ابتدا طراحی کرده‌اند، به مصرف‌کننده ناآگاه اطلاعات تبدیل کنند. یا در کار مرجع، همواره تحقیق کرده‌ایم که محتوای گفته‌های مراجعه‌کننده چیست تا بتوانیم اطلاعات مورد نیاز وی را به بهترین وجه در اختیار وی قرار دهیم، اما هیچ‌گاه توجه نداشته‌ایم که کلام وی علاوه بر نقش ارجاعی، ممکن است نقش‌های دیگری مانند نقش شعری، عاطفی، فرازبانی، ترغیبی و همدلی نیز داشته باشد (تریدینیک^۲، ۲۰۰۶). یا هیچ‌وقت تحقیق نکرده‌ایم که نحوه سخنگویی ما با مراجعه‌کننده، از کلان‌روایت‌های اداری در آن جامعه حکایت دارد که طی آن، شخصی که پشت میز می‌نشیند، کسی است که پرسش می‌کند، جملات امری به کار می‌برد، سخن طرف مقابل را قطع می‌کند، از جملات کوتاه استفاده می‌کند و کسی که جلو میز است، پاسخ می‌دهد، جملات درخواستی به کار می‌برد و از جملات بلند توضیحی استفاده می‌کند. پیش‌فرض نظری حاکم بر مطلب اخیر، دیدگاهی سنتی در زبان، به نام نظریه تصویری معناست^۳ که بر اساس آن، رابطه ضروری و ثابتی میان کلمات و اشیای مورد دلالت آنها وجود دارد و اینکه زبان، ابزاری است که منویات ذهنی فاعل شناسا به وسیله آن ابزار بازگو و بیان می‌شود. با این پیش‌فرض، تنها محتوای کلام است که اهمیت می‌یابد. شاید اگر کمی ساده‌تر به این قضیه بیندیشیم، یکی دیگر از دلایل عدم اقبال دانش‌پژوهان این حوزه به «تحلیل گفتمان» این باشد که روش مذکور، کمتر ساختار یافته و دارای گرایش‌های تفسیری است. البته این قضیه به اصطلاح ساده هم، خود ریشه‌هایی دارد که می‌توان از آن

به غلبه تحقیقات پوزیتیویستی بر حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی (که دارای گام‌های مشخص و دقیق برای حرکت در مسیر تحقیق است) یاد کرد. با در نظر گرفتن این امر، روش تحلیل گفتمان انتقادی با رویکرد فرکلانف^۴ (که نسبت به سایر رویکردهای تحلیل گفتمان رویکرد ساختاریافته‌تری) برای بحث در این مقاله انتخاب شده است. مقاله حاضر به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد: رویکردهای اصلی تحلیل گفتمان کدامند و تحلیل گفتمان انتقادی در کجای این رویکردها قرار دارد؟ پیش‌فرض‌های تحلیل گفتمان (به عنوان کنش اجتماعی) چیست؟ تحلیل گفتمان انتقادی در چه نقاطی از سایر انواع تحلیل گفتمان جدا می‌شود؟ چه تحلیل‌هایی را می‌توان در عمل با استفاده از این رویکرد در علوم اطلاع‌رسانی انجام داد؟ و چه انتقاداتی به پیش‌فرض‌ها و روش تحلیل گفتمان (که سخن را در سطح کلان روایت‌های اجتماعی بررسی می‌کند) وارد است؟

مسیرهای اصلی تحلیل گفتمان

در تعریف «تحلیل محتوا» گفته‌اند که روش تحقیقی است برای توصیف عینی، منظم، و کمی محتوای پیام (کریندورف^۵، ۱۳۸۳). پیش‌فرض تحلیل محتوا این است که محتوای متن (در معنای عام) بر مخاطب اثر گذار خواهد بود، پس با محاسبه کمی و منظم کلمات متن و دسته‌بندی آن، می‌توان پیام و تأثیر آن را پیش‌بینی کرد. از دیگر پیش‌فرض‌های تحلیل محتوا این است که واژه‌های به کاررفته در متن، اصطلاحات مستقلی هستند که فارغ از سیاق متن، معنا دارند، پس اندازه‌گیری کمی کلمات متن، بازگوکننده معنای آن است. اما تغییر جهتی که در فلسفه زبان و تحت تأثیر دوره دوم فکری ویتگنشتاین افتاد، این بود که نظریه تصویری معنا، که طی آن زبان و الفاظ، ابزاری برای بازگویی محتوای ذهنی انسان هستند، کنار گذاشته و در عوض، این اندیشه مطرح شد که این زبان است که امکان تفکر را به انسان می‌دهد و در واقع دلالت تعریف منطقی انسان به عنوان حیوان ناطق نیز همین است. بعدها باختین^۶ به درستی اشاره کرد که اندیشه، گفت‌وگویی درونی و نتیجه درونی شدن بحث‌های عمومی است و چنین گفت‌وگوی اجتماعی، بنیاد خویشتن را تشکیل می‌دهد (یورگنسن و فیلیس^۷، ۱۳۸۹). اندیشه دیگری که ویتگنشتاین مطرح کرد، این بود که کلمات در سیاق متن معنا دارند و سیاق متن است که جامعه معنا به کلمه می‌پوشاند. به این ترتیب، فلاسفه زبان متعارف^۸ به عنوان یکی از نحله‌های فلسفه تحلیلی اظهار کردند که بسیاری از معضلات و عدم مفاهمه‌ها در نظریه پردازی، ناشی از فهم نادرست واژه‌هاست و با تدقیق زبان، می‌توان بسیاری از منازعات نظری را رفع کرد. در این فضای فکری، دو نحله زبان‌شناسی کم‌ویش نزدیک، با علائق مختلف به نام ویتگنشتاینی‌ها و آکسفوردی‌ها فعالیت می‌کردند. این دو نحله در دسته‌بندی بزرگ‌تری، ذیل دسته‌ای از مطالعات زبان‌شناسی قرار می‌گیرند

که به بررسی رابطه زبان و ذهن می‌پردازد. دسته بزرگ دیگر، رویکردی است که به بررسی رابطه زبان و واقعیت توجه دارد. در دسته‌ای که به رابطه بین زبان و واقعیت می‌پردازد، به این امر توجه می‌شود که اجزای یک جمله چگونه معنای کل جمله را تعیین می‌کند. گروه اندیشمندی که در این حوزه فعالیت می‌کنند، در صددند تا شرایط احراز صدق و معنای جمله را تعیین کنند؛ اما گروه دوم، در صددند تا معین کنند که «نسبت میان معنا و استعمال، یا معنای الفاظ و مقاصد گوینده الفاظ چیست؟» (سرل^۹، ۱۳۸۵). تحلیل گفتمان کار کرد گرا، رویکردی بود که با بسط و گسترش گرایش اخیر در زبان‌شناسی رشد کرد، طوری که در صدد بود تا با تحلیل، مقاصد سخنگویان را در سیاق گفت‌وگوهایشان دریابد. برای مثال معین کند که کلمات آدا شده توسط فرد، در سیاق کل جملات و با لحنی که به کار می‌برد، آیا دارای بار استدلالی است، یا بار اقتناعی دارد یا دارای بار عاطفی، خبری، پرسشی و غیره است. زبان‌شناسان این حوزه یعنی جین آستین و سپس جان سرل (که بیشترین تأثیر را بر رویکرد کار کرد گرا در تحلیل گفتمان گذاشته است) بیان کردند که با سخنگویی، سه فعل یا کنش از انسان سر می‌زند: تلفظ (آدای کلمات)، فعل مضمون در سخن^{۱۰} (کنش‌ها یا فعل‌های ۶ گانه‌ای چون حکم، کردار، رفتار، التزام، اخبار، و توضیح که در سخن پنهان هستند) و فعل ناشی از سخن^{۱۱} (که اثرات کنش‌ها یا فعل‌های مضمون در سخن است). بعدها سرل مفاهیمی چون بار مضمون در سخن^{۱۲} (تأکید، انکار، حکایت، و ...) و فعل به وسیله سخن^{۱۳} را نیز به آن دو اضافه کرد. مهم‌ترین قسمت تحلیل زبان تعاملی در رویکرد تحلیل گفتمان کار کرد گرا، به تحلیل فعل مضمون در سخن و بار مضمون در سخن معطوف است. در واقع هدف این بود که مشخص شود هر کلام دارای چه باری است و چه کنشی را ایجاب می‌کند و اگر بخواهیم معکوس عمل کنیم، برای ارائه چه مضامینی و اشاره به انجام چه افعالی، باید چگونه سخن گفت. چنین تحلیل گفتمانی در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی شاید به طور خاص در کار مرجع کاربرد داشته باشد. در واقع این نوع تحلیل گفتمان، دست‌افزاری به دست می‌دهد تا مقاصد سخنگویان را تحلیل کنیم و کنش مورد انتظار آنها را دریابیم. این کار نیازمند ضبط دقیق کلمات و آوای کلامی گوینده و تحلیل آنها با رویکرد ملهم از سرل در کتاب «أفعال گفتاری» است و با احصای کمی کلمات، فارغ از سیاق متن، برای پیش‌بینی محتوای کلام فرق دارد. برای مثال، گروس^{۱۴} (۱۹۹۹) با ضبط دقیق پرسش‌های دانش‌آموزان و تحلیل کنش و بار مضمون در سخن آنها و ایجاد ارتباط میان مضامین پرسش‌های مذکور با پرسش‌های سایر دانش‌آموزان، دریافت که نوع پرسش‌هایی که توسط دانش‌آموزان مطرح می‌شود، در واقع پرسش‌هایی است که معلمان در کلاس مطرح کرده‌اند و دانش‌آموزان بدون هضم و بازگویی آن، دوباره آنها را مطرح می‌کنند و در واقع پرسش دانش‌آموزان بازتاب پرسش درسی آنها بوده است.

پیش‌فرض اولیه چنین رویکردی در تحلیل گفتمان این است که سخن‌گویی، عملی قصدمند است (سرل، ۱۳۸۵) یعنی سخن‌گویان با اراده و اختیار خود برای رسیدن یا بیان مقصود خاصی، کلمات را بر زبان جاری می‌کنند. این پیش‌فرض در واقع نقطه تمایز تحلیل گفتمان کارکردگرا با تحلیل گفتمان ساختارگراست که اعتقاد دارد نوع سخن‌گویی افراد را گفتمان‌های خرد و کلانی تعیین می‌کند که در آن برهه تاریخی بر وضع اجتماعی گروه خاصی از انسان‌ها حاکم است. در واقع، تحلیل گفتمان ساختارگرا این پیش‌فرض را ندارد که زبان ابزاری برای بیان مقاصد ماست، بلکه پیش‌فرض این است که انواع سخن‌گویی و بیان خاصی در هر برهه خاص تاریخی غلبه پیدا می‌کند که با ایدئولوژی آمیخته و جهت‌دهنده سخن‌گویی افراد است، بدون آنکه متوجه آن باشند. در تحلیل گفتمان ساختارگرا، قصدمند بودن یا نبودن جملات در کانون توجه نیست، زیرا این قصدمندی، در هاله‌ای از فضای گفتمانی خاصی محاط شده است. این سنخ تحلیل گفتمان، منکر آن نیست که افراد برای بیان مقاصد خود از دستور زبان و کلمات خاصی استفاده می‌کنند و نسبت به مقاصد مقطعی و کوتاه‌برد خود آگاهی دارند، بلکه در صدد بیان کند که ایدئولوژی‌ها و پیش‌فرض‌های بدیهی‌انگاشته‌شده و طبیعی‌شده‌ای در نوع سخن‌گویی هر برهه تاریخی وجود دارد که بر فضای سخن‌گویی افراد سایه می‌افکند و افراد نسبت به آن غافل هستند، پس رویکرد مذکور در جست‌وجوی این ایدئولوژی‌های طبیعی‌شده مستتر در کلام است. برای مثال این جمله را با سیاق و لحن مربوطه‌اش در مکالمه‌ای بین یک زن و شوهر در نظر بگیرید: [شوهر خطاب به زن]: برآیم آب بیاور! اگر بخواهیم این جمله را با تحلیل گفتمان کارکردگرا تحلیل کنیم، باید به سراغ تحلیل فعل مضمون در سخن و بار مضمون در سخن برویم که احتمالاً به فعل «آمر» برسیم و با فرض اینکه سیاق و لحن جمله، امر حاکی از اجبار باشد، بار مضمون در سخن آن نیز «تحکم» خواهد بود. حال اگر بخواهیم این جمله را با تحلیل گفتمان ساختارگرا تحلیل کنیم (با این فرض که سایر جملات این مکالمه نیز از سیاق و لحن این جمله تبعیت می‌کند) شاید این تحلیل را باید ارائه دهیم که پیش‌فرض طبیعی انگاشته‌شده چنین جمله‌ای، غلبه گفتمان مردسالار بر آن جامعه است که طی آن مردان اجازه استفاده از جملات کوتاه و امری را به‌طور طبیعی‌شده‌ای یافته‌اند و زنان، اغلب و به‌طور طبیعی از جملات درخواستی و توضیحی استفاده می‌کنند. در تحلیل گفتمان ساختارگرا برخلاف تحلیل گفتمان کارکردگرا، کار تحلیل پس از کندوکاو سخن‌های ایدئولوژیک طبیعی‌شده و روابط آن با نهادها، روابط قدرت، نظام‌های خرد و کلان سلطه و شناسایی انواع سخن‌گویی‌هایی که طرد شده‌اند، به جامعه و سیاست کشیده می‌شود (مانند تحلیل گفتمان سیاسی لاکلو و موفه^{۱۵})، در حالی که تحلیل گفتمان کارکردگرا در تحلیل بار مضمون در سخن و قصد سخن می‌ماند و از آن فراتر نمی‌رود.

جایگاه تحلیل گفتمان انتقادی در میان سایر رویکردهای تحلیل گفتمان

می‌توان چهار رویکرد اصلی تحلیل گفتمان را شناسایی کرد: تحلیل گفتمان تاریخی، تحلیل گفتمان سیاسی، تحلیل گفتمان انتقادی، و روانشناسی گفتمانی. این رویکردها در پنج نقطه اصلی با هم اختلاف دارند که با بررسی این مواضع می‌توان جایگاه تحلیل گفتمان انتقادی را میان سایر انواع تحلیل گفتمان درک کرد: ۱. پرکتیس‌های^{۱۶} گفتمانی؛ ۲. قدرت؛ ۳. ایدئولوژی؛ ۴. سوژه و ۵. تاریخ.

ابتدا به تفاوت اول می‌پردازیم. فوکو به عنوان مبدع نظریه گفتمان و تحلیل گفتمان تاریخی، در تحلیل‌هایی که با رویکرد دیرینه‌شناسی انجام داده (تاریخ جنون، پیدایش کلینیک، دیرینه‌شناسی دانش و...) به عناصر و فرایندهای غیرگفتمانی به صورت مبهم و حاشیه‌ای پرداخته است. اما در کارهای متأخر خود به صراحت به عوامل نهادی و غیرگفتمانی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زندگی روزمره توجه می‌کند و آنها را در پدید آمدن نهادهای جدید و تغییرات سیاسی - اجتماعی دخیل می‌داند (کلانتری، ۱۳۹۱). بنابراین، در رویکرد فوکو عوامل غیرگفتمانی در تحولات مؤثر دانسته می‌شود. اما در تحلیل گفتمان سیاسی که لاکلو و موفه به تأسی از فوکو پایه‌گذاری کرده‌اند، تمایزی میان ابعاد گفتمانی و غیرگفتمانی امر اجتماعی وجود ندارد و همه برساخت‌ها، حتی عوامل مادی، گفتمانی تلقی می‌شوند. برای مثال، اگر به سنگی در دشتی بربخوریم، بنا به بافت اجتماعی خاصی که حاکم بر جامعه است، آن سنگ ممکن است آجری برای ساختن خانه، گلوله‌ای برای جنگیدن، شیئی بسیار قیمتی، یا یافته‌ای باستان‌شناسانه تلقی شود (هوارث^{۱۷}، ۱۳۷۷). اغلب روانشناسان گفتمانی نیز معتقدند ایجاد ساختارهای اجتماعی نیازمند شرایطی است که بیرون از قلمرو گفتمان قرار دارد. برای مثال، ظهور نازیسم به عنوان نظامی سیاسی - اجتماعی یا تاجریسم به عنوان نظامی اقتصادی، نیازمند نیروی نظامی، فناوری و سلاح جنگی یا ابزارهای اقتصادی (مانند گردش پولی مناسب) بود، اما گفتمان است که به آنها معنا می‌بخشد. اما تحلیل گفتمان انتقادی، مفهوم گفتمان را برای متن، گفت‌وگو و سایر نظام‌های معنایی (مانند مد، پوشش لباس، حرکات بدن، ورزش و...) به کار می‌گیرد و گفتمان را از سایر پرکتیس‌های اجتماعی جدا نگه می‌دارد و مرز روشنی میان آنها می‌کشد. تحلیل گفتمان انتقادی با رویکرد فرکلاف (به‌طور خاص) بر خلاف تحلیل گفتمان سیاسی که همه پرکتیس‌های اجتماعی را گفتمانی می‌دانند، اصطلاح گفتمان را به نظام‌های نشانه‌ای همچون متن و تصویر محدود می‌کند.

تفاوت بعدی، نگاه تحلیل گفتمان انتقادی به قدرت است. بیشتر رویکردهای تحلیل گفتمان به جز تحلیل گفتمان انتقادی، پذیرفته‌اند که قدرت امری متکثر و موجود میان همه افراد و گروه‌هاست و در دست دولت، گروه‌ها یا احزاب متمرکز نیست. قدرت از نگاه همه انواع تحلیل گفتمان به جز تحلیل

گفتمان انتقادی، نیرویی است که سوژه‌ها و عاملان را خلق می‌کند و نیروی مولدی است. چنین قدرتی در میان کوچک‌ترین اقوام نیز وجود دارد. در تحلیل گفتمان انتقادی، قدرت ابزاری در اختیار افراد، گروه‌ها، احزاب یا دولت است و ادعا می‌شود که پرکتیس‌های گفتمانی به خلق و بازتولید روابط نابرابر قدرت، ایجاد طبقه، اقلیت‌ها و اکثریت‌ها، ظلم، تعدی، مصرف‌گرایی، تقویت نظام‌های سرمایه‌داری و غیره منجر می‌شود. بنابراین نوک تیز نقد در این رویکرد، متوجه کانون‌های قدرتی است که عاملان چنین روابط نابرابری هستند.

تفاوت سوم، نگاه متمایز هر یک از رویکردهای تحلیل گفتمان مورد اشاره به «ایدئولوژی» است. مفهوم ایدئولوژی زمانی معنا پیدا می‌کند که ما به حقیقت مطلق قائل باشیم که با بازشناسی، آشکارسازی و خلاص شدن از شر ایدئولوژی‌ها - ایدئولوژی به‌طور عام به‌معنای بیان رسمی عقاید یا گزاره‌هایی زبانی به‌همراه بلاغتی که در بیان آنها به‌کار می‌رود (باد، ۱۸، ۲۰۰۶) - بتوانیم سره حقیقت را از ناسره ایدئولوژی جدا کنیم و به حقیقت دست یابیم. رویکرد تحلیل گفتمان تاریخی و سیاسی به کلی منکر وجود چنین حقیقتی هستند، زیرا از نظر آنها هیچ حقیقتی خارج از گفتمان وجود ندارد. از نظر آنها سوژه‌ها، روابط میان سوژه‌ها و به تبع آن، روابط اجتماعی در گفتمان خلق می‌شوند، پس مفهوم ایدئولوژی موضوعیت ندارد، چون از نظر آنها زوال و ظهور نظام‌های مختلف اجتماعی زوال نظامی سلطه‌آمیز و ظهور نظام راستین‌تری نیست، بلکه سقوط نظام سلطه و ظهور نظام سلطه دیگری است (قجری و نظری، ۱۳۹۱). در عوض روانشناسی گفتمانی و تحلیل گفتمان انتقادی منکر وجود حقیقت نیستند. هر چند این موضع در روانشناسی گفتمانی خیلی شفاف نیست، در تحلیل گفتمان انتقادی مرز روشنی میان گفتمان‌های ایدئولوژیک و غیر ایدئولوژیک وجود دارد، زیرا این رویکرد بر این باور است که حقایق انکارناپذیری مانند عدالت و برابری، نفی ظلم و بهره‌کشی از دیگران، نیک بودن انصاف و غیره وجود دارد که با رهایی از نظام‌های سلطه از طریق آشکارسازی ایدئولوژی‌ها و آگاه‌سازی توده‌ها نسبت به آن دست‌یافتنی است.

تفاوت چهارم، درباره «سوژه» است. اصطلاح سوژه را اولین بار لوئیس آلتوسر^{۱۹} به‌کار برد، با این مفهوم که افراد چگونه از طریق مفهومی به نام «فراخوانی»^{۲۰}، به موضوع یا سوژه‌ای تبدیل می‌شوند که باید نقش خاصی را بازی کنند (هوارث، ۱۳۷۷). برای مثال، آثار روانشناسی عامه^{۲۱} عموماً افراد را به‌عنوان کسانی که وظیفه پیشرفت مادی در زندگی خود را دارند، فرامی‌خواند و وارد بازی و قواعد خود می‌کند. در نظر آلتوسر، مفهوم سوژه بودگی فرد، با مفهوم ایدئولوژی گره خورده است، اما استفاده‌ای که تحلیل گفتمان‌های تاریخی و سیاسی از مفهوم سوژه می‌کنند، ساخت گفتمانی سوژه است. از نظر آنها سوژه‌ها در گفتمان‌ها خلق می‌شوند و در ساختارهای

گفتمانی گرفتارند. در نظر آنها زبان است که از طریق سوژه سخن می‌گوید و فرد واسطه فرهنگ، زبان و گفتمان‌هاست. اما رویکردهای روانشناسی گفتمانی و تحلیل گفتمان انتقادی در جاتی از آزادی عمل را برای سوژه اجتماعی قائل هستند. این دو رویکرد بیشتر بر این باورند که سوژه‌ها از یک سو به واسطه گفتمان، مجموعه واژگان و کلمات لازم برای تغذیه گفتمان‌ها را خلق می‌کنند و ممکن است عناصری از گفتمان‌های مختلف را برگزینند و گفتمان‌های تلفیقی و جدید بسازند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹) اما از سوی دیگر، از طریق همان گفتمان‌های خلق شده، دوباره به سوژه تبدیل شوند.

تفاوت آخر درباره تاریخ است. تحلیل گفتمان تاریخی در صدد است تا نشان دهد که انواع خاصی از سخنان، چگونه در مسیر تاریخ جایگیر و طبیعی شده‌اند و نهاد قدرت و دانش چگونه در طبیعی کردن آنها نقش داشته است و کدام نهاد‌های اجتماعی به واسطه این گفتمان‌ها شکل گرفته‌اند. چنین کند و کاوی با بررسی تاریخ انواع سخن‌گویی‌ها امکان‌پذیر می‌شود، زیرا بررسی تاریخی، امکان مقایسه و استدلال در باب پیدایش انواع گفتمان را مهیا می‌کند. برای مثال، فوکو در تاریخ جنون در مورد تأسیس نهاد مدرن «دارالمجانین» پرسش می‌کند. مجنون، که در واقع عضو پذیرفته شده‌ای از جامعه بود و حتی گاهی باید سخنان سنجیده را از زبان وی شنید، چگونه و با غلبه چه گفتمان‌هایی و چه مناسبات دانش/قدرتی اصطلاح دیوانه درباره وی به کار رفت و فرد فاقد سطح هوشی متعارفی دانسته شد که باید از میان عاقلان کنار گذاشته شود (فوکو ۲۲، ۱۳۹۰). در عوض، تحلیل گفتمان سیاسی بیشتر به تحلیل انتزاعی و زبانی گفتمان‌ها علاقه دارد، نه بررسی تاریخی ایجاد یک گفتمان. روانشناسی گفتمانی نیز به تحلیل تاریخی علاقه‌ای ندارد، بلکه می‌کوشد بررسی کند که معانی فرد (که سازنده هویت و ابعاد روانی فرد است) چگونه در گفتمان‌ها تولید می‌شود و به‌عنوان علائمی زبانی در گفتار وی ظهور و بروز می‌یابد. به عبارت دیگر افراد از چه گنجینه‌های زبانی (که ساخته شده گفتمان هستند) برای سخن گفتن درباره جنبه‌های مختلف جهان استفاده می‌کنند و چگونه از طریق گفتمان‌ها، برساخته‌هایی از جهان، گروه‌ها و هویت‌ها را خلق می‌کنند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹). تحلیل گفتمان انتقادی نیز از این نظر، تحلیلی ایستاست (تاریخی نیست) و برشی از متن را در یک برهه تاریخی خاص بررسی می‌کند. متون مورد علاقه این رویکرد، آگهی‌های بازرگانی، تراکت‌ها، پوسترها، اخبار و اطلاعیه‌هاست. علت انتخابشان این است که پیش‌فرض‌های طبیعی شده و هژمونیک صاحبان قدرت، به‌خوبی در آنها منعکس می‌شود، پس می‌توان با استخراج آنها، ابعاد ایدئولوژیک سخن را استخراج و کلان‌گفتمان‌های مربوط را شناسایی و تبیینی اجتماعی از آن ارائه کرد که معطوف به صاحبان قدرت، نظام‌های تولیدی، تجاری‌سازی، ایجاد فرهنگ مصرفی، سلطه، و سرمایه‌داری است.

مبادی مهم گفتمان کاوی انتقادی

تحلیل گفتمان انتقادی، بنیادهایی دارد که همه گفتمان کاوی‌های انتقادی، از جمله رویکرد نورمن فر کلاف، بر آن استوارند: ۱. نفی سوژه به مثابه عامل مستقل و مختار (با وجود نقش سازنده آن در گفتمان‌ها)؛ ۲. نفی علیت تاریخی؛ ۳. نفی حقیقت به عنوان امری ذاتی و پذیرش آن به عنوان امری گفتمانی و ۴. پذیرش زبان به مثابه نظامی فراانسانی و فراطبیعی و مستقل که به اشیا، ساخت‌ها، انسان‌ها و نهادها، نظم و نسق می‌دهد (آقاگل زاده، ۱۳۸۵).

در تحلیل گفتمان‌های انتقادی، از تمایز سوژه/ابژه دکارتی به کلی عطف توجه می‌شود یعنی پذیرفته نمی‌شود که عاملی به عنوان فاعل شناسا وجود دارد که مستقل و مختار نسبت به سایر اجزای جهان طبیعی و اجتماعی، به شناخت و اکتشاف و تسخیر متعلق شناخت یا جهان ماسوای سوژه دست می‌زند. در تحلیل گفتمان‌های انتقادی پیش فرض این است که سوژه همانند سایر متعلقات شناخت به صورت گفتمانی بر ساخته می‌شود و خودش نیز، اغلب ناخودآگاه، در ساخت و همه‌گیر شدن گفتمان‌ها دخالت دارد.

در همه تحلیل گفتمان‌ها از جمله تحلیل گفتمان انتقادی، به تاریخ به عنوان یک رشته رویدادهای متعلق به گذشته که به صورت علی و معلولی و خطی، زنجیروار به هم مرتبطند، نگریسته نمی‌شود، زیرا چیزی درباره اینکه «ما چگونه ما شدیم»^{۲۳} نمی‌گوید (فی ۲۴، ۱۳۸۳)، بلکه تاریخ را مجموعه رویدادهایی گسسته و پارادایمی می‌دانند. با این رویکرد جدید، برشی از تاریخ در دوره زمانی خاصی که به لحاظ صورت‌بندی‌های معرفتی متفاوت از صورت‌بندی‌های برهه مورد بررسی است، تحلیل و نشان داده می‌شود که صورت‌های دانایی، طرز تفکرها، باورها و سخنگویی‌های جدید، چگونه در این فضای معرفتی شکل می‌گیرند و به بقیه ساختارها و نهادهای اجتماعی شکل می‌دهند (احمدی، ۱۳۸۶).

در تحلیل گفتمان‌ها و از جمله تحلیل گفتمان انتقادی، مفهوم حقیقت نه چیزی فطری و ذاتی و نه حتی کیفی و انتزاعی و آرمانی، بلکه چیزی گفتمانی است. فوکو می‌گوید: «هر جامعه‌ای دارای رژیم و مفاهیم حقیقت خاص خود است و آن حقیقت سیاسی کلی است. و حقیقت سیاسی کلی عبارتست از انواع گفتمان‌هایی که آن جامعه در سر دارد و از دیده‌ها پنهان است و سبب می‌شود که دیگران آن را به عنوان حقیقت بپذیرند و به آن عمل کنند» (فوکو، ۱۳۸۹). پس این پیش فرض وجود دارد که نظام‌های حقیقت، در طول تاریخ بر اساس ایدئولوژی‌های خاص نظام‌های سلطه شکل می‌گیرند.

در تمام رویکردهای تحلیل گفتمان از جمله رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، تقدم زبان به مثابه سازنده معنا و واقعیت، پذیرفته شده و زبان به مثابه ابزار بازگویی معنا یا مدلول طرد شده است. این رویکرد در ابتدا متأثر از ویتگنشتاین متأخر و سپس به طور خاص، متأثر از سوسور است. سوسور در دوره زبان‌شناسی عمومی، دو اصل برای زبان برشمرد: ۱. نشانه‌های زبانی که باز نمود کننده معنا هستند،

رابطه‌ای نسبی با «معنا» دارند و نه رابطه‌ای ارجاعی. برای مثال، واژه «بوته» از آن نظر که ذاتاً دال بر گیاه کوتاه‌قد کم‌عمر باشد دلالت نمی‌کند بلکه دلالت آن به دلیل تفاوتی است که با درخت، سبزه، درختچه و ... دارد. همین واژه در آزمایشگاه و در نظام نشانه‌ای آن، به دلیل تمایزی که با لوله آزمایش و سایر ابزار آزمایشگاه دارد، معنا پیدا می‌کند؛ و ۲. رابطه بین دال و مدلول اختیاری است. رابطه بین اصوات گفتاری و معانی اختیاری و مبتنی به زمینه و وجه افتراقی اصوات نسبت به یکدیگر است. زبان‌ها در چگونگی ارجاعشان به یک مصداق خاص متفاوتند و این دلیلی بر اختیاری بودن رابطه دال و مدلول است (چندلر، ۱۳۸۷). اگر رابطه اختیاری بین دال و مدلول برقرار باشد، آنگاه اصوات خاص (دال‌ها) هستند که به‌طور اختیاری و بر اساس زمینه و نظام‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خاص، به مدلول‌های مختلف دلالت خواهند کرد. بنابراین برای جست‌وجوی معانی، باید به تحلیل دال‌ها (ساختارها) در زمینه‌های اجتماعی پرداخت. همه رویکردهای تحلیل گفتمان بر این بنیاد استوارند.

تحلیل گفتمان انتقادی با رویکرد فرکلاف

فرکلاف برای تحلیل گفتمان از الگوی سه‌لایه‌ای استفاده می‌کند:



شکل ۱. مدل سه‌لایه فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی (فرکلاف، ۱۳۸۷)

لایه اول تحلیل وی، تحلیل گرامری و زبان‌شناختی متن (آگهی‌ها، روزنامه‌ها، تراکت‌ها و ...) است که برای این کار، از گرامر کار کردی میشل هالیدی^{۲۵} استفاده می‌کند. هدف هالیدی (۲۰۰۴) همان‌طور که در مقدمه کتابش ذکر می‌کند، تحلیل دستوری نقش‌های کلمات در جملات همانند نحو سنتی زبان (نقش مسند، مسندالیه، فاعل، مفعول و ... و چگونگی حضور آنها در جمله) نیست، بلکه به کارکردهای زبانی کلمات و لحن‌ها در جمله تأکید دارد (بیوست)؛

در لایه دوم وی به تحلیل پرکتیس گفتمانی می‌پردازد و در واقع از نتایج تحلیل متن وارد این مرحله می‌شود. در واقع وی با تحلیل متن مشخص می‌کند که این شیوه سخنگویی، طردهایی که در متن صورت گرفته، تقابل‌های موجود در متن و ... حامل چه پرکتیس‌های گفتمانی است و این پرکتیس‌ها در چه نظم‌های گفتمانی تولید شده‌اند. فرکلاف با تحلیل متن در واقع می‌خواهد نظم‌های گفتمانی را کشف کند. نظم گفتمانی عبارت است از شیوه سخنگویی طبیعی شده و بدیهی انگاشته‌شده‌ای که ایجاد آن متأثر از عوامل گفتمانی و غیرگفتمانی است که در متن مستور شده‌اند و تحلیل متن آن را متجلی می‌کند. تمرکز اصلی وی در لایه پرکتیس گفتمانی به تولید و مصرف متن است و اینکه این تولید و مصرف در چه نظم‌های گفتمانی شکل گرفته‌اند. برای مثال، در نظم گفتمانی بیمارستان، پرکتیس‌های گفتمانی که رخ می‌دهند عبارتند از مشاوره پزشکی - بیمار، زبان فنی کارکنان (پزشکان و پرستاران) و زبان تبلیغاتی کارکنان روابط عمومی (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹). هر پرکتیس گفتمانی، شامل گفتمان تولید متون (گفت‌وگوها) و مصرف متون (توسط مخاطب) است. شاید در متنی یک نظم گفتمانی یا چند نظم گفتمانی کشف شود. متونی که دارای یک یا دو نظم گفتمانی هستند اغلب نشان می‌دهند که این گفتمان‌ها، گفتمان‌های غالب و مسلط و رسوب کرده جامعه هستند که در شرف تغییر نیستند و شمول دارند در حالی که متون دارای نظم‌های گفتمانی متعدد و بعضاً ناسازوار اغلب نشان‌دهنده وضعیت گذار و تغییر نظم‌های گفتمانی در جامعه هستند؛

لایه سوم مدل فرکلاف، مربوط به پرکتیس اجتماعی است. در لایه سوم، محقق باید از طریق نظم‌های گفتمانی کشف شده، پرکتیس‌های اجتماعی گسترده‌تر را با کمک پرکتیس‌های گفتمانی و غیرگفتمانی تحلیل کند. از آنجا که صحنه پرکتیس‌های اجتماعی در رویکرد فرکلاف متأثر از امور گفتمانی و غیرگفتمانی هستند، پس محقق برای توجیه، تبیین و تفسیر نظم‌های گفتمانی استخراج شده، از نظریه‌های اجتماعی مختلف (همه نظریه‌هایی که در حوزه علوم اجتماعی ارائه شده‌اند و برای تحلیل موضع موجود مناسب هستند) استفاده می‌کند. خود فرکلاف از آنجا که مایه‌های نئومارکسیستی دارد، عموماً از نظریه هژمونی گرامشی، مفهوم سوژه و ایدئولوژی آلتوسر و نظریه‌هایی از این دست استفاده می‌کند اما در تحلیل پرکتیس اجتماعی، باید نشان داد که نظم‌های گفتمانی کشف شده، همساز با نظریه‌هایی که مکمل چنین نظم‌های گفتمانی هستند، چگونه صحنه اجتماعی موجود را شکل داده‌اند. شایان ذکر است که فرکلاف تأکید دارد مدل وی تنها به آن معنا نیست که تحلیل همواره از متن شروع و به تبیین پرکتیس‌های اجتماعی گسترده‌تر ختم می‌شود، زیرا تولید متن از سویی حاصل غلبه پرکتیس اجتماعی و نظم‌های گفتمانی دانسته می‌شود و از سوی دیگر، متن‌های تولیدشده، این پرکتیس‌ها و نظم‌ها را ایجاد و تثبیت می‌کنند، پس محقق در تحلیل پیوسته بین این سه لایه در حرکت است. بنابراین

وقتی فر کلاف پرکتیس‌های اجتماعی را با نظریه‌های مکمل تبیین می‌کند، پیوسته به متن و تحلیل‌های کارکردی آن رجوع می‌کند و از نظم‌های گفتمانی سخن می‌گوید و برعکس.

الگویی که فر کلاف برای تحلیل متن استفاده می‌کند - گرامر کارکردی هالیدی - برای هر جمله سه ارزش قائل است (فر کلاف، ۱۳۸۷): ارزش تجربی، رابطه‌ای و بیانی. این سه ارزش در الگوی تحلیل غالب هستند، اما موارد دیگری نیز (مانند استعاره‌هایی که استفاده شده، قراردادهای تعاملی و غیره) وجود دارد که در پیوست آمده است:

- **ارزش تجربی:** این سرنخ را به ما می‌دهد که تجربه تولیدکننده متن از جهان طبیعی چیست. تجربه تولیدکننده متن از جهان طبیعی، در متن متجلی شده است و ما باید با تحلیل متن مشخص کنیم که وی چه تجربه‌ای از جهان طبیعی دارد. ارزش یا فرانش تجربی با محتوا، دانش و اعتقادات سروکار دارد. ارزش تجربی هنگامی جلوه می‌کند که دو فرد در قالب متن یا سخن، از یک موضوع مشترک بازنمایی‌های مختلفی ارائه می‌دهند؛
- **ارزش رابطه‌ای:** سرنخی از آن دسته روابط اجتماعی به دست می‌دهد که از طریق متن در گفتمان وارد شده است. برای مثال تولیدکننده متن یا هر یک از طرفین گفت‌وگو در متن در ارتباط با دیگر افراد چه واژگانی یا چه لحنی را انتخاب کرده است. یا برعکس، هر لحن یا واژگان یا جمله خاص، منعکس کننده چه نوع روابط اجتماعی است و
- **ارزش بیانی:** این سرنخ را می‌دهد که تولیدکننده متن (فرد، سازمان و گروه)، واقعیت یا بخشی از واقعیت را چگونه ارزشیابی می‌کند و نوع ارزشیابی وی با چه واژگانی منعکس شده است. یا برعکس، استفاده از لحن یا واژگان خاص، چه نوع ارزشیابی تولیدکننده متن را منعکس می‌کند (ارزشیابی مثبت، منفی، با تساهل، با مداهنه، با ستیز و ...).

گفتمان‌های علم اطلاع‌رسانی و تحلیل گفتمان انتقادی

همان‌طور که در گذشته ذکر شد، در رویکرد فر کلاف به تحلیل گفتمان انتقادی، قوت و کثرت نظم‌های گفتمانی کشف شده از متن، به ترتیب بیانگر ثبات و غلبه یک یا چند نظم گفتمانی محدود، یا وضعیت گذار و تغییر در نظم‌های گفتمانی یک حوزه است. حوزه‌هایی مانند علوم اطلاع‌رسانی که متأثر از حوزه‌های مختلف علوم انسانی و فنی است (از علم کامپیوتر و مخابرات گرفته تا علم ارتباطات، جامعه‌شناسی، اقتصاد، روانشناسی و بیشتر حوزه‌های علوم انسانی) و بسیاری آن را حوزه‌ای میان‌رشته‌ای تلقی می‌کنند، بیشتر در معرض نظم‌های گفتمانی حوزه‌های دیگر است. به این ترتیب با پیگیری سخن فر کلاف، می‌توان استدلال کرد که حوزه‌هایی مانند کتابداری و اطلاع‌رسانی که

از حوزه‌های دیگر بسیار وام می‌گیرند، بیشتر از رشته‌های با ثبات‌تری (مثل پزشکی یا مکانیک) در معرض نظم‌های گفتمانی دیگر هستند. جنبه دیگری که این حوزه را بسیار مستعد تحلیل گفتمان انتقادی می‌کند، سروکار داشتن این حوزه با «متن» است، پس یک سوی مصرف متن در نظم‌های گفتمانی کلان‌تر محسوب می‌شود. پس، این حوزه و متونی که در آن یا درباره آن تولید می‌شود، بسیار مستعد تحلیل گفتمان انتقادی هستند، زیرا از یک سو مسیر جریان یافتن نظم‌های گفتمانی متعدّدند و از سوی دیگر از آنجا که در دروازه تولید و مصرف متن قرار می‌گیرند، در معرض شکل‌دهی گفتمانی سیاستگذاران کلان و ایدئولوگ‌ها هستند. با تحلیل متون تولیدشده توسط متخصصان این حوزه یا متون سیاستی مربوط به مراکز اطلاع‌رسانی در سطح خرد و کلان، می‌توان تحلیل‌های بسیار مناسبی را به دست داد. برای مثال استونسن^{۲۶} (۲۰۰۲) در مقاله‌ای به تحلیل اسناد دولتی و خط‌مشی‌هایی پرداخت که در دولت کانادا برای تأسیس کلوپ‌های اطلاعاتی تنظیم شده بودند. وی در تحلیل خود با استفاده از تحلیل این متون با گرامر کارکردی هالیدی و استخراج نظم‌های گفتمانی، چنین تحلیل می‌کند که کلوپ‌های اطلاعاتی در دولت کانادا، نه برای افزایش فرهیختگی و بالا بردن سطح فرهنگ یا تسهیل جریان دانش، بلکه با این استدلال به وجود آمده‌اند که «مشکلات اجتماعی مردم در حال تبدیل شدن به مشکلات فردی و رفع و رجوع امورات شخصی است» پس چنین کلوپ‌هایی شاید در دو نظم گفتمانی عمل کنند: اول گفتمان بازاری و تجاری که طی آن تبدیل به وسیله‌ای برای ایجاد کسب و کار و درآمدزایی برای دولت شوند و دوم مهندسی اجتماعی و کنترل اجتماعی از طریق متونی که با پرداختن به مسائل فردی شهروندان، ایدئولوژی‌های طبقه حاکم را منتقل می‌کند. همچنین آلستد و کوری^{۲۷} (۲۰۰۳) با بررسی متون تولیدشده توسط متخصصان رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی درباره مجموعه منابع کتابخانه‌های عمومی، نشان داد که چگونه این نوشته‌ها در نظم گفتمان «تجاری و بازاری» تولید شده‌اند که طی آن، با ترویج این نکته که منابع کتابخانه‌های عمومی باید دربرگیرنده ادبیات عامه‌پسند و متون عامه‌خوان باشد، در صدد تبدیل کتابخانه‌های عمومی به بازار عرضه کالاهای سطح پایین صنعت فرهنگ در جوامع سرمایه‌داری هستند. یا برای مثال هایدرو و باوون^{۲۸} (۲۰۰۷) به تحلیل گفتمان «فقر اطلاعات» با رویکرد فوکو پرداختند. آنها در این تحقیق سعی داشتند با استفاده از روش دیرینه‌شناسانه فوکو، به گسست‌هایی تاریخی بپردازند که طی آن گفتمان «فقر اطلاعات» در مناسبات دانش/قدرت ظهور و بروز یافته است. هر چند آنها روش فوکو را پیش گرفته‌اند، با تحلیل اسناد سیاستی کتابخانه‌ها یا مراکز اطلاع‌رسانی، می‌توان چنین گفتمانی را به روش فرکلاف تحلیل کرد. به نظر می‌رسد یکی از رسالت‌هایی که کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی، به ویژه کتابخانه‌های عمومی، در جوامع سرمایه‌داری مدنظر دارند، پر کردن شکاف دیجیتال و کمرنگ‌تر کردن فقر اطلاعات است. چنین انگاره‌ای که

وجود «غنی» و «فقیر» اطلاعات را پیش فرض دارد و بر اساس پیش‌انگاره «طبقه» صورت‌بندی شده است، سه نظم گفتمانی را (که در این مقاله نیز به آنها اشاره شده) نمایان می‌کند: جامعه اطلاعاتی، جبر اقتصادی و جبر فناوری. در گفتمان جامعه اطلاعاتی، اطلاعات محور همه فعالیت‌های اقتصادی، تجاری و به تبع آن فرهنگی و اجتماعی و خلاصه کلام توسعه است. دسترسی و توانمندی اطلاعاتی است که اقتصاد را رقم می‌زند و کسب و کارهایی را ایجاد می‌کند که از صنعت گذر می‌کند، طوری که درآمد اقتصادی از فعالیت اطلاعاتی حاصل می‌شود. در این نظم گفتمانی است که «فقر» و «غنا» اطلاعاتی معنا پیدا می‌کند و این امر، خود مبنای موجبیت اقتصادی و فناوری است. در چنین گفتمانی فقرای اطلاعاتی به ابژه همیشگی «مصرف‌کننده» اطلاعات بدل می‌شوند؛ مصرف اطلاعاتی که خود شکل‌دهی و کنترل فرهنگی و اجتماعی را نیز در پی دارد.

همچنین برای مثال اُگنور^{۲۹} (۲۰۰۹) با بررسی دسته‌ای از متون تولیدشده به وسیله انجمن کتابداران آمریکا درباره سواد اطلاعاتی، نشان می‌دهد که چطور آغاز و گسترش سواد اطلاعاتی در نظم گفتمانی ناشران و مجموعه‌داران بزرگ، صورت‌بندی شد تا برای رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی مشروعیت حرفه‌ای کسب، بازار کسب شغل و درآمد ایجاد کند.

در ایران نیز باید پاره‌ای از گفتمان‌ها را در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی بررسی کرد. یکی از گفتمان‌هایی که می‌توان با بررسی متون تولیدشده توسط متخصصان حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی با روش فرکلاف بررسی کرد، نظم گفتمانی حاکم بر این رشته مبنی بر معیار بودن «کاربران» در هر نوع برنامه‌ریزی، سنجش، ارزیابی و خدمات است. چنین تحلیلی که از قضا توسط تاومین^{۳۰} (۱۹۹۷) با رویکرد فوکو انجام شده، این گفتمان را در کتابداری مغرب زمین به خوبی تصویر کرده است. چنین نظم گفتمانی را می‌توان در بسیاری از تحقیقات این حوزه در ایران جست‌وجو کرد: از ارزیابی‌های فراوان رابط کاربری گرفته تا نظرسنجی‌هایی که در همه حوزه‌های معرفتی رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی - مجموعه‌سازی، خدمات مرجع، راه‌اندازی کتابخانه‌های دیجیتال، و ... - «از دیدگاه کاربران» بررسی می‌شوند. حتی بسیاری از ارزیابی‌های تخصصی مربوط به سامانه‌های اطلاع‌رسانی یا کتابخانه‌های دیجیتال که باید با سیاه‌وارسی‌های دقیق توسط متخصصان تکمیل شود، در تحقیقات رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی توسط «کاربران» تکمیل می‌شود. این نظم گفتمانی که در حوزه ما با استدلال «خدماتی بودن رشته» صورت‌بندی شده است، متأثر از پرکتیس‌های اجتماعی گسترده‌تری دانسته می‌شود که عبارت است از تبدیل کردن مردم به «کاربر» به عنوان شیء تحقیق و وارد کردن آنها در نظم گفتمانی «خدمات‌دهنده - کاربر» که خود وارداتی از حوزه فناوری اطلاعات است. با چنین رویکردی، کاربر به عنوان «مشتری» قلمداد می‌شود که در نظم گفتمانی دیگری به نام «تجاری‌سازی

و کالایی کردن اطلاعات» باید توسط خدمات‌دهنده به وی سرویس داده شود و این یکی از مصادیق جامعه مصرفی در نظام مدرن کاپیتالیستی است که مردم را به مصرف‌کننده تبدیل می‌کند تا کالاهای اطلاعاتی تولید شده در صنعت فرهنگ را که هم برای کسب سود و هم به منظور ایجاد شهروندان بهنجار تولید شده‌اند، به مصرف آنها برساند. حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی مشتمل بر گفتمان‌های بسیاری است که تحلیل متون مربوط به سیاست‌ها، خط‌مشی‌ها یا کتاب‌ها و مقالات تولید شده توسط متخصصان، شاید بسیار در این راه یاریگر باشد.

از دیگر گفتمان‌هایی که به نظر شایسته تحلیل است، گفتمان «یادگیری مادام‌العمر»، «مطالعه» و «دیجیتال» است. می‌توان چنین گفتمان‌هایی را در دسته‌ای از اسناد متناسب پیگیری کرد. برای مثال، اسناد چشم‌انداز یا برنامه‌های راهبردی کتابخانه‌های عمومی مختلف در ایران و جهان، متون مناسبی برای تحلیل گفتمان «یادگیری مادام‌العمر» هستند. یا برای مثال «سند نهضت مطالعه مفید» نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، متن مناسبی برای تحلیل گفتمان انتقادی است. همچنین طرح درس‌های رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی در ایران و جهان، متون مناسبی برای تحلیل گفتمان «دیجیتال» محسوب می‌شوند.

نقدهای متوجه تحلیل گفتمان انتقادی

به روش تحلیل گفتمان و رویکردهای مختلف آن، از جمله تحلیل گفتمان انتقادی، نقدهای مختلفی شده است. بیشتر نقدهای انجام شده دارای بن‌مایه‌هایی است که به اندیشه پست‌مدرن و پسا ساختارگرایی وارد شده است، پس به روش‌های این جهت‌گیری فکری، که تحلیل گفتمان جزئی از آن محسوب می‌شود، نیز معطوف شده است که در اینجا به سه نقد مهم به تحلیل گفتمان انتقادی اشاره خواهیم کرد. تعریفی که فرکلاف از ایدئولوژی ارائه می‌دهد، عبارت است از «معنا در خدمت قدرت» (پورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹). به تبع این تعریف، هدف تحلیل گفتمان انتقادی نیز، آشکارسازی ایدئولوژی‌های پنهان شده‌ای است که جامعه بهنجار بودن به خود پوشیده‌اند و طبیعی شده‌اند. در تحلیل نهایی نیز اغلب فرکلاف علاقه دارد تا نظم‌های گفتمانی کشف شده را به گونه‌ای به ایدئولوژی‌های نظام سلطه و نظام سرمایه‌داری مرتبط کند و چنین نظم‌های گفتمانی را در خدمت ایدئولوژی‌های نظام سلطه ببیند. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان «معانی» یا «گفتمان»‌هایی یافت که در خدمت قدرت نباشند؟ چگونه می‌توان گفتمان‌های ایدئولوژیک و غیر ایدئولوژیک را از هم تفکیک کرد؟ به نظر می‌رسد این گونه دسته‌بندی بیشتر به علائق و جهت‌گیری‌های خاص هر تحلیلگر منوط می‌شود تا اینکه معیار روشنی وجود داشته باشد؛ یکی دیگر از نقدها به تحلیل گفتمان، به ویژه آن تحلیل‌های گفتمانی که یک پای آنها ریشه در سنت‌های فکری دیگری به جز اصالت زبان و سخن در مناسبات انسانی و اجتماعی انسان دارد (که

تحلیل گفتمان انتقادی یکی از آنهاست) این است که چنین رویکردهایی اغلب از منطق و روش فوکو در تحلیل گفتمان استفاده می‌کنند، اما در تحلیل نهایی، با نظریه‌های خاص خود که منشعب از سنت فکری دیگری است، به تحلیل می‌پردازند. برای مثال، سردار (۱۳۸۶) آنجا که به نقد رویکرد تحلیل گفتمان ادوارد سعید در «شرق‌شناسی» می‌پردازد، اذعان می‌کند که تحلیل گفتمان (به ویژه در اینجا تحلیل گفتمان انتقادی) گزینه‌های دیگری را که ممکن است در تصور تاریخی یک مفهوم دخیل باشد (در تحلیل وی، شرق‌شناسی) نادیده می‌گیرد و مفهوم واحدی به نام «هژمونی»، الگوی تحلیل کل جریان تاریخی می‌شود. از سوی دیگر، همین تحلیلگران گفتمان (به ویژه فرکلاف) در تحلیل متن (لایه اول) و در تحلیل پراکنش‌های گفتمانی و نظم‌های گفتمانی (لایه دوم) کاملاً اولویت جامعه و فرهنگ را (که در قالب اولویت زبان تجلی می‌کند) لحاظ می‌کنند در حالی که هنگام تحلیل پراکنش اجتماعی به رهیافت تحقیقی مارکسیستی برمی‌گردند و از مفاهیم مارکسیستی و نئومارکسیستی برای تحلیل استفاده می‌کنند. این در حالی است که ورود به آن رهیافت، مستلزم تقدم زیربنا بر روبناست و از آن نظریه‌ها چنان باید استفاده شود که زیربنا مبنای همه اتفاقات در روبنا باشد، اما چنین تغییر رویه‌ای، این مهم را نادیده می‌گیرد، پس اتهام آمیختگی ابهام‌آمیز رهیافت‌های تحلیل به آن وارد می‌شود.

نقد آخری که به تحلیل گفتمان انتقادی و همه رویکردهای دیگر تحلیل گفتمان وارد شده، این است که تحلیلگران گفتمان، خود در فضای گفتمانی خاصی تنفس می‌کنند و در ساخت گفتمانی خاصی قرار دارند و مانند سوژه‌های دیگر، شکل یافته‌اند (هوارث، ۱۳۷۷). این یعنی تحلیلگران مذکور، بدون نظر داشت ارزش‌های بنیادین خودشان که شاید شائبه ایدئولوژیک بودن نیز به آن وارد باشد، پیش‌انگاره‌های اصولی نظرگاه‌های بنیادگرا را به چالش می‌کشند. این یکی از نقدهای اساسی به نظریه گفتمان است که پاسخ‌های متعددی نیز به آن داده شده است، از جمله اینکه نظریه پردازان گفتمان، مانند رویکردهای علم تجربی، ادعای خالی از ارزش بودن ندارند، اما غیر ایدئولوژیک بودن تحلیل‌های خود را به نتایج عملی این نوع تحلیل‌ها که آگاهی‌بخش و نافی سلطه‌طلبی است، منوط می‌کنند؛ ضمن اینکه ادعا دارند این موضع نقد، حضور در گفتمانی است که آگاهانه اتخاذ شده است.

نتیجه‌گیری

علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی حوزه‌ای است که اغلب با چیزی به نام «متن» سروکار دارد. اطلاعات به مثابه شیء، چیزی است که بسیاری از اندیشمندان این حوزه در آن هم عقیده‌اند. متن در نظام تحقیقی پیش از تسلط تجربه‌گرایی، تنها منبع کشف حقایق انسانی و حتی هندسی و ریاضی تلقی می‌شد. داده‌هایی که در تحقیقات تجربه‌گرایانه باید از «میدان» جمع‌آوری شود، از متن و به وسیله متن به دست داده می‌شد. در

واقع متن محل ظهور و بروز تأملات و اندیشه‌هایی بود که با هیچ زبان بداهه‌گویی در «میدان» گردآوری داده‌های تجربی، امکان حصول نداشت و چنانچه رسم بود، اندیشه‌های مهم و افکاری که جز با نگارش گفته شدنی نبود، با متن منتقل می‌شد. با تسلط علوم تجربی، عالم متن به کلی از عالم تحقیق کنار گذاشته و در بهترین حالت، تبدیل به «پیشینه پژوهش» شد. متن در واقع محل تجلی همه زیست فکری انسان است؛ چه فحوای کلام او، چه سنت‌هایی که در متن او حضور دارند و چه زبانی که برای این «حیات فکری» به کار می‌گیرد. متن در واقع محل تجلی همه سنت‌ها و گفتمان‌هایی است که ناخواسته توسط نگارندگان در متن منقش می‌شود. چنین زمینه ارزشمندی، مهم‌ترین جایی است که باید تحقیق روی آن صورت گیرد. تحلیل گفتمان انتقادی، از این نظر یکی از روش‌های تحقیق ارزشمند است.

تحلیل گفتمان انتقادی در صدد است تا از طریق کشف ایدئولوژی‌های پنهان، با یک الگوی سه‌لایه‌ای یعنی متن، پرکتیس گفتمانی و پرکتیس اجتماعی، ابتدا به فهم ویژگی‌های زبانی متن با الگوی هالییدی پردازد و تحلیل کند که متن حاوی چه ویژگی‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی است. سپس نظم‌های گفتمانی مندرج در متن را کشف کند و پس از آن، پرکتیس‌های اجتماعی را با استفاده از این نظم‌های گفتمانی کشف شده و سایر نظریه‌های اجتماعی تبیین کند. تحلیل گفتمان انتقادی تحلیلی ایستا (غیرتاریخی) است که هم پرکتیس‌های گفتمانی را و هم پرکتیس‌های غیرگفتمانی را به رسمیت می‌شناسد. ایدئولوژی را به مثابه «معنا در خدمت قدرت» در نظر می‌گیرد و قدرت را امر متکثری نمی‌انگارد، بلکه آن را متمرکز و در اختیار صاحبان قدرت نظام‌های سلطه می‌بیند. سوژه نزد این روش، هم سازنده گفتمان است و هم به وسیله گفتمان بر ساخته می‌شود. و در نهایت حقیقت در این روش، امری نسبی نیست، بلکه حصول‌پذیر است، زیرا معیارهایی مانند پسندیده بودن عدالت و ناپسند بودن ظلم وجود دارد که می‌توان بر اساس آنها، حقیقت را از غیر آن باز شناخت و با آگاهی بخشی مردم نسبت به ایدئولوژی‌های بیگانه‌ساز، زمینه را برای جهانی توأم با عدالت مهیا کرد.

از آنجا که حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی به‌عنوان رشته‌ای تأثیرپذیر از سایر حوزه‌ها مطرح است، چنین تحلیل‌های انتقادی به تفکر در خودنگر در این حوزه کمک می‌کند و متخصصان را نسبت به تبعات و جنبه‌های اجتماعی اعمال حرفه‌ای خود آگاه خواهد کرد تا کمتر دستخوش هنجارها یا کنترل‌های ایدئولوژیک شوند. حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی به‌عنوان حوزه‌ای که از حوزه‌های دیگر بسیار وام گرفته و می‌گیرد، خود به خود در معرض نظم‌های گفتمانی وارداتی است؛ گفتمان‌هایی که بدون تحلیل و نقد، بی‌محابا پذیرفته می‌شوند و تداول می‌یابند. تحقیقاتی از نوع تحلیل گفتمان انتقادی، در واقع نوعی دیده‌بانی علمی است که طی آن، همه پرکتیس‌های حرفه‌ای زیر نظر قرار می‌گیرند و انحراف از مسیر تحقیقی و رواج غیرعقلانی ایدئولوژی‌های سلطه‌آمیز خاص را گوشزد می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

1. Bernd Frohmann
2. Luke Tredinnick
3. the picture theory of meaning
4. Norman Fairclough
5. Klaus Krippendorff
6. Mikhail Bakhtin
7. marianne jorgensen & louise phillips
8. ordinary language philosophers
9. John R. Searle
10. illocutionary act
11. perlocutionary effect
12. illocutionary force
13. perlocutionary act
14. Melissa Gross
15. Laclau & Mouffe
۱۶. practice (کنش یا رویه نیز می‌گویند)
17. David Howarth
18. John Budd
19. Louis Althusser
20. interpellation
21. folkpsychology
22. Michel Foucault
۲۳. عنوان کتابی از صادق زیباکلام است.
24. Brian Fay
25. M. A. K. Halliday
26. Stevenson
27. Alstad & Curry
28. Jutta Haider & David Bawden
29. Lisa O'Connor
30. Kimmo Tuominen

منابع

۱. آفاگل زاده، فردوس (۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی: تکوین تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۲. احمدی، بابک (۱۳۸۶). رساله تاریخ؛ جستاری در هرمنوتیک تاریخ، تهران، مرکز.
۳. چندلر، دانیل (۱۳۸۷). مبانی نشانه‌شناسی، ترجمه مهدی پارسا، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۴. سردار، ضیاءالدین (۱۳۸۶). شرق‌شناسی، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۵. سرل، جان (۱۳۸۷). افعال گفتاری: جستاری در فلسفه زبان، ترجمه محمدعلی عبداللهی، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۶. کریپندورف، کلوس (۱۳۹۰). تحلیل محتوا: مبانی روش‌شناسی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران، نی.
۷. کلاتری، عبدالحسین (۱۳۹۱). گفتمان از سه منظر زبان‌شناختی، فلسفی و جامعه‌شناختی، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.
۸. فرکلاف، نورمن (۱۳۸۷). تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته پیران، شعبان‌علی بهرام‌پور، رضا ذوقدار مقدم، رامین کریمیان، پیروز ایزدی، محمدجواد غلامرضا کاشی، و محمود نیستانی، تهران، دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
۹. فوکو، میشل (۱۳۸۹). نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی، ترجمه یحیی امامی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۰. فوکو، میشل (۱۳۹۰). تاریخ جنون در عصر کلاسیک، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران، هرمس.
۱۱. فی، برایان (۱۳۸۳). پارادایم‌شناسی علوم انسانی، ترجمه دکتر مرتضی مردیها، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۲. قجری، حسینعلی و نظری، جواد (۱۳۹۱). کاربرد تحلیل گفتمان در تحقیقات اجتماعی، تهران، جامعه‌شناسان.
۱۳. هوارث، دیوید (۱۳۷۷). نظریه گفتمان، ترجمه علی اصغر سلطانی، مجله علوم سیاسی، ۱(۲)، ۱۵۶-۱۸۲.
۱۴. یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نی.

15. Alstad, C., & Curry, A. (2003). Public space, public discourse, and public libraries. *LIBRES*, 13 (1). Retrieved May 17, 2013, from: http://libres.curtin.edu.au/libres13n1/pub_space.htm.
16. Budd, John (2006). Discourse Analysis and the Study of Communication in LIS. *Library Trends*, 55 (1), 65-82.
17. Frohmann, B. (1992). The power of images: A discourse analysis of the cognitive viewpoint. *Journal of Documentation*, 48, 365-386.
18. Gross, M. (1999). Imposed versus self-generated questions: Implications for reference practice. *Reference & User Services Quarterly*, 39, 53-61.
19. Haider, J. & Bawden, D. (2007). Conceptions of "information poverty" in LIS: a discourse analysis. *Journal of Documentation*, 63 (4), 534-557.
20. Halliday, M. A. K. (2004). *An Introduction to Functional Grammar*. London: Hodder Arnold.
21. O'Connor, L. (2009). Information Literacy as Professional Legitimation: A Critical Analysis. *Journal of Education for Library and Information Science*, 50 (2), 79-89.
22. Stevenson, S. (2002). The rise and decline of state-funded community information centres: A textually oriented discourse analysis. *Canadian Journal of Information & Library Science*, 26(2/3), 51-75. Retrieved May 27, 2013, from: http://www.cais-acsi.ca/proceedings/2002/Stevenson_2002.pdf
23. Tredinnick, Luke (2006). *Digital information contexts: theoretical approaches to understanding digital information*. Oxford: Chandos Publishing.
24. Tuominen, K. (1997). User-Centered Discourse: An Analysis of the Subject Positions of the User and the Librarian. *Library Quarterly*, 67 (4), 350-371.

پیوست

الگوی تحلیل متن فرکلاف

الف) واژگان

۱. کلمات واجد کدام ارزش‌های تجربی هستند؟
 - جملات با چه الگویی دسته‌بندی شده‌اند؟
 - آیا می‌توان از عبارت‌بندی دگرسان یا افراطی سخن گفت؟

- چه نوع روابط معنایی (هم معنایی، شمول معنایی و تضاد معنایی) به لحاظ ایدئولوژیک معنادار میان کلمات وجود دارد؟
- ۲. کلمات واجد کدام ارزش‌های رابطه‌ای هستند؟
- آیا عباراتی وجود دارد که دال بر حسن تعبیر باشد؟
- آیا کلماتی وجود دارد که آشکارا رسمی یا محاوره‌ای باشد؟
- ۳. کلمات واجد کدام ارزش‌های بیانی هستند؟
- ۴. در کلمات از کدام استعاره‌ها استفاده شده است؟

ب) دستور

- ۱. ویژگی‌های دستوری شامل کدام ارزش‌های تجربی است؟
- چه نوع فرایندها یا مشارکینی مسلط هستند؟
- آیا کنشگری نامشخص است؟
- آیا از فرایند اسم‌سازی استفاده شده است؟
- جملات معلوم هستند یا مجهول؟
- جملات مثبت هستند یا منفی؟
- چه ترانزیویته و مدالیته‌ای به کار گرفته شده است؟
- ۲. ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های رابطه‌ای هستند؟
- از کدام وجه‌ها (پرسشی، امری، دستوری، خبری و ...) استفاده شده است؟
- آیا از ضمیرهای ما و شما استفاده شده؟ نحوه استفاده چگونه بوده است؟
- ۳. ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های بیانی هستند؟
- ۴. جملات ساده چگونه به هم مرتبط شده‌اند؟
- از کدام کلمات ربط منطقی استفاده شده است؟
- آیا جملات مرکب از مشخصه‌های همپایگی و وابستگی برخوردارند؟
- برای ارجاع به داخل و بیرون متن، از چه ابزارهایی استفاده شده است؟

ج) ساخت متنی

- از کدام قراردادهای تعاملی استفاده شده است؟ برای مثال، آیا روش‌هایی وجود دارند که یکی از طرفین تعامل، نوبت سخن گفتن طرف مقابل یا دیگران را کنترل کند؟

- متن واجد چه نوع ساخت‌های گسترده‌تری است؟
نکته: برای مطالعه عمیق‌تر این الگو به کتاب «تحلیل انتقادی گفتمان» تألیف نورمن فر کلاف ترجمه و انتشار دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها، صفحات ۱۶۷ الی ۲۱۱ مراجعه کنید.

